

گذر از میان سرزمین پارس

با یک ماشین موتوری

از طریق روس و قفقاز

نوشته شده توسط: کلاود آنت

مترجم: ام. برسفورد ریلی

مترجم فارسی: اردوان پورجاماسب

سه ماشین ما روی قطار

هودر و استوتن

MCMVII لندن

DAWN.

نشر یونیم

سرشناسه	آرد، کلاود، ۱۸۶۸ - ۱۹۳۱ م. - مستشار Anet, Claude
عنوان و نام پدیدآور	گذر از میان سرزمین پارس با یک ماشین موتوری از طریق روس و قفقاز : سه ماشین ما روی فقاز نوشته شده توسط کلاود آنت : مترجم آرد برسفورد ویلی : مترجم فارسی اردوان پورجاماسب : ویراستار فنی شقایق ممتاز. تهران : نشر بوسم، ۱۴۰۲.
مشخصات نشر	۲۶۲ ص.؛ مصور، ۲۱.۵/۱۹ ش.م.
مشخصات ظاهری	۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸-۶۰-۳
شابک	
وضعیت فهرست نویسی	فها
پادداشت	عنوان اصلی: Les roses d'Ispahan la perse en automobile; a travers la Caucase
پادداشت	کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "car. Through persia in a motor" به فارسی ترجمه شده است.
صوان دیگر	سه ماشین ما روی قفقاز.
موضوع	سفرنامه‌ها Traveler's writings
موضوع	ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۹ Iran -- Description and travel -- 20th century روسیه -- سیر و سیاحت Russia -- Description and travel قفقاز -- سیر و سیاحت Caucasus -- Description and travel
شناسه افزوده	پورجاماسب اردوان، مترجم
شناسه افزوده	Pourjamasb, Ardavan
رده بندی کنگره	DSR۱۲۸۸
رده بندی دیویی	۹۵۵ / ۷۲۶-۲۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۵۵۷۳۳۳
اطلاعات رگرورد کتابشناسی	فها

عنوان کتاب: گذر از میان سرزمین پارس با یک ماشین موتوری

نوشته شده توسط: کلاود آنت

مترجم: آرد. برسفورد ویلی

مترجم: اردوان پورجاماسب

ویراستار فنی: شقایق ممتاز

نمونه خوان: مهناز فیروزمند

صفحه بندی و طراحی جلد: هوخت پارسی (مهدی خوشنویس)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸-۶۰-۳

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

چاپ: نخست

سال نشر: پاییز ۱۴۰۳

تمامی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان
ایران» قرار دارد.

تکثیر، انتشار، بازنویسی، ترجمه یا اقتباس از این اثر یا قسمتی از آن به هر
شیوه‌ای از جمله فتو کی، نشر الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های
بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی از ناشر ممنوع است.

www.ketab.ir
نشر بوسم



۹.....	مقدمه
۱۵.....	فصل یک بسارایا
۳۷.....	فصل دو کریمه
۵۷.....	فصل سه قفقاز
۹۱.....	فصل چهار ورود ما به سرزمین پارس
۱۰۳.....	فصل پنج از رشت به تهران
۱۲۱.....	فصل شش هشت روز در تهران
۱۴۹.....	فصل هفت از تهران به اصفهان
۱۸۵.....	فصل هشت هفته‌ای در اصفهان
۲۱۹.....	فصل نه بازگشت
۲۳۷.....	فصل ده از تفلیس به تبریز و زنجان یا ماجراهای قهرمانانه لئونیدا با یک مرسدس در کوه‌های سرزمین پارس
۲۵۳.....	فصل یازده مرحله آخر
۲۶۱.....	ضمیمه طریقه رفتن به اصفهان با ماشین موتوری

فهرست تصاویر	
مواجهه شدن با یک کاروان در راه قفقاز.....	۱۸
سه ماشین ما روی قطار.....	۱۸
سوار کردن ماشین‌های موتوری ما به روی عرتمه کشتی.....	۲۰
اولین مرحله - گیر کردن ماشین ما در گل و لای، در بساراییا.....	۲۶
اولین محل توقف ما در بساراییا - ماشین‌ها در حیاط مسافرخانه.....	۲۷
در آب نمای پری‌ها یک دهقان در حال تمیز کردن گل و لای از روی چرخ‌ها با یک بیلچه.....	۳۰
خیابان اصلی و تنها خیابان بطچی سرای.....	۳۹
میدان اصلی سواستوپول.....	۵۵
در کریمه در بالای یالتا.....	۵۵
پل خطرناکی در Tchorock.....	۶۳
گذر از بستر یک سیلاب در جنگل بالای یالتا.....	۶۵
چگونه در قفقاز سفر کردیم.....	۶۵
اسکوروت توسط سربازان قزاق و روسی.....	۶۷
آغاز سفر از پیری بازار.....	۹۵

- در قزوین ماشین موتوری بیرون دروازه کاخ فرمانداری..... ۱۱۰
- خیابان سلطنتی در قزوین. فرماندار در مسیرش برای شرفیابی..... ۱۱۱
- حرکت دسته جمعی سه ساعته بار و بَته‌ی اعلیحضرت..... ۱۱۱
- بنای زاستاوا، که شاه شب را به سر برد..... ۱۱۲
- کاخ شمس العماره در تهران..... ۱۳۸
- کرکس تیر خورده در بیابان بین تهران و قم..... ۱۵۲
- سرگردان در سایه‌سار بیابان، فقط سایه‌ای وجود نداشت..... ۱۶۴
- دلیجان ایرانی: پنجمین روز رنج و شکنج ما..... ۱۷۱
- یک چاپارخانه بین کاشان و اصفهان..... ۱۷۹
- اصفهان. باغ حوزہ‌ی علمیه..... ۱۹۱
- اصفهان. پشت بام مدرسه..... ۱۹۴
- اصفهان. باغ مدرسه دینی..... ۱۹۶
- عبور از رودخانه..... ۲۱۴
- در بازارهای تهران..... ۲۱۴
- در کاخ عالی قاپو..... ۲۱۴
- یک روستای ایرانی نزدیک‌های نطنز..... ۲۲۱
- در قلب سرزمین پارس - ماشین ما روبروی مسجدی در قم..... ۲۲۷
- پنجر شدن وسط ظهر در بیابان..... ۲۳۱
- در گذرگاه دلیجان..... ۲۳۹
- عبور از رودخانه نخجوان..... ۲۴۱
- گذر از دومین شاخه رود ارس با قایق مسافربری..... ۲۴۱
- اکیسل (=میل فرمان) شکسته..... ۲۴۴
- ورود در جلفا..... ۲۴۴

مقدمه

هیچ هیجانی مثل هیجان سفر نیست. دیدن مناظر جدید یکی پس از دیگری، گذر از شهرهایی که زمانی سرسبز بودند ولی حالا ویرانه هستند، یافتن گوشه و کنار و بیابان‌هایی که در گذشته‌های دور افراد قدرتمندی در آن جا زندگی می‌کردند و آن جا را توسعه دادند، پیوسته ادامه دادند، هیچ جانماندند، بلکه مانند شخصی که به یک اندازه میان مردگان و زنده‌ها گذر می‌کند، و کسی که فقط برای مدت کوتاهی از زیبایی کشور بهره‌مند می‌شود و سپس آن را فوری از دست می‌دهد آیا لذتی بیشتر، یا دردی عمیق‌تر و دردناک‌تر از این می‌تواند وجود داشته باشد؟

من به شخصه یکی از کسانی هستم که مشتاقانه با ارزش تمام احساسات زودگذر زنده است. همیشه درست در لحظه‌ای که قرار است چیزی از من گرفته شود، آن را به بیشترین حد دوست دارم. شاید به این دلیل است که به سفر کردن شور و اشتیاق دارم. اما به محض اینکه سفر تمام می‌شود، چگونه می‌توان هیجان و شور و شغف دلپسند آن را به کسانی که راحت در خانه نشسته‌اند

انتقال دهد؟ برای مثال، یک شخص چطور باید لذت سفر ما به قلب سرزمین پارس، جایی که رفتیم؛ توصیف آن، جمع آوری گل‌های رز در باغ اصفهان را توضیح دهد؟ زیرا که درک روش سفر ما خود به آسانی قابل تصور نبود. به جای رفتن به باکو با قطار، تصمیم گرفتیم که تا حد امکان بیشتر سفر را با ماشین موتوری برویم. با این شیوه از ناحیه بسارابیا^۱ گذشتیم، کشوری که هنوز سال‌ها جاده‌هایش برای ماشین سواران ناشناخته باقی خواهد ماند. با همین وسیله ما از قفقاز و شبه جزیره کریمه^۲ هم بازدید کردیم جایی که برف و باران بیش از هر چیز راه ما را مسدود کرد. سپس، بعد از چند گشت و گذار اطراف باتومی و کوتائسی^۳، با قطار به باکو رفتیم و ماشین‌ها را با خود بردیم. در سرزمین پارس در حالی که یکی از ما بیهوده تلاش کرد تا با ماشین از روی کوه‌های صعب العبور که در ناحیه تبریز از فلات پارس محافظت می‌کنند بگذرد، بقیه ما با ماشین به دومین شهر مقدس قلمرو شاه - یعنی قم - رسیدیم، جایی که زیر گنبد طلایی یک مسجد، حضرت فاطمه، خواهر امام رضا (ع) قرار دارد. در قم با مشکل بنزین مواجه شدیم، و مجبور شدیم با دلچان بومی، سختی‌های عبور از بیابان را پشت سر بگذاریم پیش از آن که بتوانیم به رسیدن به بهشت اصفهان امیدوار شویم.

پس از یک سفر شش هفته‌ای، هفته‌ای فراموش نشدنی را در آنجا گذراندیم، جهان و پاریس کم کم از ذهن ما بیرون می‌رفت «کمتر به واسطه مسافت زیادی که طی شده بود که بیشتر به دلیل رودخانه‌های بزرگ و فراوانی که در مسیر ما جاری بود و بیابان‌های وسیع و کوه‌های مرتفع که فی ما بین قرار داشتند»

گروه ما شامل هفت نفر بود، پنج آقا و دو خانم، و می‌توان گفت نشاط، خوش مشربی، شور و شوق خستگی ناپذیر و شجاعت آن خانم‌ها بود که در واقع

1. Bessarabia

2. Crimea

3. Batum, Koutals

می‌توان گفت به جای این که ما آنها را تحت تأثیر قرار دهیم آنها تحسین ما را برانگیختند. این دو نفر که به زندگی پر از ناز و نعمت و راحتی خو گرفته بودند با بیشترین نشاط، شب‌های بی‌خوابی، غذای ناکافی، اقامتگاه‌های کثیف، سرمای سپیده دم، بادهای یخی کوه‌ها و گرمای طاقت فرسای بیابان که از شدت آن سست و بیحال شدیم و آرزوی مرگ کردیم را تحمل می‌کردند. اما به عنوان هدیه‌شان به اصفهان رسیدند و به علاوه هر کدام از ما پس از سفرمان به سلامت به خانه برگشتیم.

در رابطه با این که آیا سفر ارزشمند بود، این سؤال هنگام بازگشتم به پاریس از من پرسیده شد. جواب من این بود: «آقای جان رابینسون^۱ از بیرمینگهام^۲ که ثروت هنگفتی به دست آورده بود، تصمیم گرفت کار را ترک کند و بازنشسته شود. بعداً که حوصله‌اش سر رفت تصمیم گرفت سفر کند. تنها چیزی که او را جذب می‌کرد حرفه مادام العمرش بود. در هر شهر خارجی یکی از خواسته‌هایش این بود که کارهای آهنی و فولادی را بازدید و آنها را با کارهای خودش مقایسه کند. در نهایت به سرزمین پارس و پس از سختی‌های فراوان به اصفهان رسید. او فوری به بازارها رفت، ولی تنها نظری که بعد در دفتر یادداشت او وارد شد این بود: «بازار آهن و فولاد ارزش دیدن نداشت.» نتیجه اخلاقی این داستان بیش از حد واضح است که نیازی به گفتن داشته باشد.

اما یک نفر می‌پرسد، برای چه باید از اول اندیشه سفر به اصفهان با ماشین را در سر هفت انسان منطقی قرار داد؟ اشتیاق سفر با ماشین موتوری در جاده دیگری به غیر از جاده تولون به نیس^۳ اول به ذهن دوستم پرنس امانوئل بیسکو^۴ خطور کرد و هیچان رفتن از طریق کریمه را در او به وجود آورد. او ابتدا

1. John Robinson

2. Birmingham

3. Tolon, Nice

4. Prince Emmanuel Bibesco

این کار را بدون ترک خانه با مطالعه دقیق راهنمای سفر و نقشه‌ها انجام داد. از راهنمای سفرش متوجه شد که در قفقاز از سواستوپول^۱ به باتومی سرویس قایق بخار وجود دارد. این موضوع را در اول ژانویه سال ۱۹۰۵ به من گفت. برای دانستن این موضوع که روس‌ها در سرتاسر نواحی کوهستانی قفقاز جاده‌های عالی ساخته بودند هیچ دانش بالایی جغرافیایی لازم نبود. در نتیجه با همان رویه راحت قدیمی، ما از دره‌ها عبور کردیم، از کوه‌ها بالا رفتیم و در شهرها استراحت کردیم. در آخر - روی نقشه، به باکو رسیدیم. اینجا دریای خزر جلوی ما را گرفت و به مدت چند روز در شهری که بنزین دارد درنگ کردیم. بعد امانوئل بیسکو برای دیدن من آمد.

پرسید «یا می‌دانی رشت کجاست؟»

«رشت در سرزمین پارس؟»

«بله رشت در سرزمین پارس.»

«از دریای خزر دور نیست به سمت جنوب.»

«همان طور که می‌دانی در حال حاضر در باکو هستیم.»

«من می‌توانم قزاق‌ها را ببینم که در خیابان‌ها گشت می‌زنند.»

«قایق‌های بخار هفته‌ای دو بار از باکو به انزلی، اسکله رشت می‌روند.»

قلبم شروع به تند تپیدن کرد.

او ادامه داد: «و، روسیه یک جاده عالی از رشت به تهران برای ماشین‌های

موتوری ساخته است.»

این تمام چیزی بود که می‌خواستیم. پرسیدم «کی شروع کنیم؟» و در ظرف

سه ماه رفته بودیم.

هر چند در این زمان در روسیه انقلاب به پا شده بود. روزنامه‌ها مملو از

وحشت بودند. در رابطه با جنوب که بیشتر مورد نظر ما بود فهمیدیم در ادسا^۲

(که یکی از توقفگاه‌های ما بود) یک اعتصاب جهانی شکل گرفته بود. در

1. Sebastppool

2. Odessa

سواستوپول (ما می‌بایست به سواستوپول می‌رفتیم) آشوبگران به انبار مهمات جنگی راه یافته بودند. در مورد قفقاز، روستاها پر از سارقین مسلح، شهرها پر از قتل عام‌ها بود و غارت و ترور همه جا را در بر گرفته بود. علاوه بر این باتومی در وضعیت هرج و مرج و اغتشاش بود، رعیت‌های گوری اعلام جمهوری کردند و رسیدن به سرزمین پارس بدون گذر از قفقاز برای ما غیر ممکن بود.

روزنامه‌ها هر روز مشکلات تازه‌ای را گزارش می‌کردند. به محض این که شهری را به برنامه سفر خود اضافه می‌کردیم بی‌نظمی و اغتشاش آنجا را فرا می‌گرفت. شهر یالتا^۱ منتظر ماند تا ما بتوانیم طبق برنامه از آن عبور کنیم پیش از این که به گفته دیگران غارت عمده فروشی‌های شهر آن را ویران کند. در نتیجه دوستان ما مرشان راجه نشانه افسوس^۲ تکان دادند به خصوص وقتی که فهمیدند دو خانم در گروه ما بودند به این نتیجه رسیدند که به طور کلی دیوانه شده بودیم. اما هیچ چیزی نمی‌توانست جلوی ما را بگیرد و تا اولین روزهای ماه آوریل در بخارست^۳ اولین محل توقف خود بودیم. گروه ما شامل: پرنس جورج^۴ از بیبسکو، یک ورزشکار معروف، و یک بیبسکویی فرانسوی دوگانه، پسر شخصی که دو بار در جنگ‌های فرانسه جنگیده بود - یک بار در مکزیک و یک بار در سال ۱۸۷۰. دوما، همسر جوانش که به گل علاقه داشت و به هر ترتیبی همیشه آنها را به دست می‌آورد - گرچه نمی‌دانستم چگونه آنها را در بیابان می‌یافت - و همان کسی که در کنار گل به شعر علاقه دارد و حتی خودش شعرهای جذاب می‌نوشت، سوم دختر عموی او خانم مایکل سی‌فکید^۵ و همسرش که شاگرد قدیمی مدرسه فرانسوی لوئیس لو گفانده بود. چهارم پرنس امانوئل بیبسکو، برانگیخته‌اننده اصلی سفر، و کسی که هم در روسیه و هم

1. Yalta

2. Bucharest

3. Prince George

4. Michel C. Pherekyde

5. Louis-le-Grand

در قفقاز ضربه یا فشار همه مسئولیت‌ها را به عهده گرفت. پنجم آقای لئونیدا^۱ یک ورزشکار رومانیایی، همان طور که مشخص است از هر نوع سگ بول داگی سرسخت‌تر بود. در آخر خودم.

به علاوه ماسه راننده داشتیم: کلر^۲، اهل سوئیس، ائوژن^۳ یک فرانسوی با تنفر از دریا و ژورژی^۴، یک رومانیایی اندوهگین. هر سه بیش از یک بار با تلخی به این فکر کردند که عامل لذت بخش سفر شگفت انگیز ما در کجای کار قرار دارد. در نهایت سه ماشین موتوری نیرومند که شامل یک مرسدس روباز کوچک ۴۰ اسب بخار مدل ۱۹۰۴، یک مرسدس ۲۰ اسب بخار و یک فیات ۱۶ اسب بخار، همه از یک ساخت و مدل همان سال.

حالا نوبت این است که یک بار دیگر سفر در جاده به کشورهای ناشناخته با توانایی‌ها و ماجراهای نامشخص را آغاز کنیم.

www.ketab.ir

-
1. Monsieur Leonida
 2. Keller
 3. Eugene
 4. Giorgi